



۲۱ فوریه: شهادت مالکوم ایکس، رهبر مسلمانان سیاه پوست آمریکا

مالک شبا، معروف به مالکوم ایکس در یک خانواده بسیار فقیر آمریکایی ولی آفریقایی الاصل به دنیا آمد. آتش تند نژادپرستی که سفیدپوستان برافروخته بودند کینه عجیبی را در دل مالکوم به چهارساله ایجاد کرده بود و از آن زمان مالکوم به هرکاری دست می‌زد تا این کینه را فرونشاند و نهایتاً موجب انحراف اخلاقی و سرگردانی او شد. در زندان، با چند نفر از مسلمانان سیاه پوست، هم‌بند بود که از همان‌جا، تحولی عمیق در مالکوم ایجاد شد به طوری که بعدها توانست ده‌ها هزار نفر از سیاهان آمریکا را مسلمان کند. عقاید او آنچنان برای محافل نژادپرستی خطرناک بود که سرانجام او را در حین سخنرانی در یک گردهمایی به شهادت رساندند.



۹ ربیع‌الاول آغاز ولایت حضرت مهدی

امروز، روز جهانی عشق است. روز شمشادهای جوان، روز امیدواری و لیخنه. آقا که باشد، حتی خارهای باغ هم با رهگذران مهربانند. آقا که باشد، باران همیشه هست و زنده‌گی به زندگی ما برمی‌گردد.

۸ ربیع‌الاول شهادت امام حسن عسکری

خاصیت زندان همین است که مردم، کمتر امامشان را زیارت می‌کردند و اخبار و اطلاعات و احادیث، از طریق یاران وفادار و مطمئن ایشان به دست مردم می‌رسید. امام، به همین شکل شبهات مخالفان را رد و اندیشه‌های صحیح اسلامی را تبیین می‌کردند. در زمان ایشان، شبکه‌های ارتباطی متعددی شکل گرفت تا شیعیان مناطق مختلف، با هم ارتباط داشته باشند. گویی همه چیز برای پذیرش بحث «غیبت» در اذهان مردم آماده می‌شد.



خدا با ما است

مریم راهی

هجرت اگر برای دین باشد و آن دین هم اسلام، اطاعت بر مسلمانان واجب می‌شود آن قدر که یک لحظه ماندن هم خطاست. هجرت که واجب می‌شود نخست رسول می‌رود و آن گاه یارش که بسیار امین می‌دانشد و سپس طایفه مسلمانان که بپایند و بسیارتر می‌شوند پس از هجرت به مدینه.

اگر حرکتی باشد همان هجرت است، و اگر امروز مسلمان می‌بینی که مسلمان می‌داند، بازمانده هجرت است. قافله هجرت شفا می‌دهد و آن که از قافله می‌ترسد شفا را نمی‌خواهد. حالا که رسول، پیشواست و پیش از همه هجرت می‌کند، چه هراسی است از رفتن که بعضی این‌طور به خود می‌پیچند.

کورها، کرها، پیران و بیماران، و آنان که سلامتند اگر ابد را می‌خواهند در هجرت می‌یابند. این قافله از معجزه بعثت می‌آید و به معجزه ولایت می‌رود.

خدا با آنان است که اطاعتش می‌کنند و صابرند. در نمی‌مانند حتی در غربت، حتی در سختی و بی‌خانمانی. همین هجرت، رسالت رسول است. همین هجرت، تضمین یآوری علی نیز هست و مهر اثبات شجاعتش؛ او که در خطر خوابید، او که در خطر ماند و نهراسید، او که اهل رسول را تا مدینه همراهی کرد، او که پشت رسول ایستاد، او که از رسول بود و قرآن را در حج برآشت خواند، علی بود.

زنگ قافله هجرت را جز مسلمانان نمی‌شنوند، آن که شنید ره‌سپار گشت، آن که به راه افتاد از نفس نیفتاد و هنوز صدای نفس‌هایش را می‌توان شنید. او به ابد پیوست.

بیرون بکشند. صد شتر، پاداش پیدا کردن رسول است. این بسپارها غافلند که رسول در چمدانی‌شان داخل غار ثور بر سایه امن خدا تکیه زده است.

داخل غار کس دیگری نیز هست که به اشتباه خود را یار می‌داند و گرنه دقیق که بنگری، رسم همراهی را هم نمی‌داند. او که در غار با رسول است هر صدایی را می‌شنود جز صدای «لا تحزن ان الله معنا» رسول را. معجزه را می‌بیند اما باز وحشت رهائش نمی‌کند. بی‌اعتنا به نور است و تاریکی غار را بهانه می‌کند. کیبوتر و عنکیبوت بر دهانه غار، یاوران بهتری هستند تا او در غار. اما رسالت رسول را مجال اعتنا به وحشت او نیست. پس رسول سه روز بر غار می‌نشیند و علی را پیام می‌فرستد تا هر چه امانت است به صاحبش بازگرداند. آن گاه می‌خواهد که علی، فاطمه را به پدر در مدینه رساند چون می‌داند که علی، فاطمه را چون دو چشم خود عزیز می‌دارد. پس باکی نیست از اهریمن.

رسول از جان خود می‌گذرد و از جان علی هم - در آن شب پر خطر - ولی از اسلام گذشتنش محال است. او به وحی خدا از مکه می‌رود تا چیزی نه در مکه بلکه در سراسر دنیا برجا بماند. او می‌برد تا چیزی به ارمغان آورد. رفتن او نه برای مال است و نه برای جاه - که چیزی جز خطر همراهش نیست - او برای دین می‌رود، برای این طفل تازه چشم گشوده، تا پدری‌اش کند و در انتظار بالیدنش قرآن بخواند. او می‌رود تا سلمان بسازد از عجم و ابوذر بسازد از عرب.

دین، رسول می‌خواهد و رسول هم یار، تا رسالت را به سرانجام رساند. یار رسالت، کم از رسول ندارد. رسول که عزم رفتن می‌کند، همدلی می‌خواهد تا دل به دلش بدهد. آن یار گرامی و آن همدل ابدی، علی است که یار رسول بودن را بر خود واجب می‌شمارد. لیل‌المبیت هم، همان شب یاری علی‌ست، که در بستر خطر به آرامی می‌خوابد در حالی که می‌داند این‌جا چهل شمشیر برای به خون کشیدن بسترش از غلاف خارج شده است. چهل شمشیر بر کشیده از نیام در انتظار اوست ولی دلیری علی بر تیزی شمشیر می‌چربد.

این نه بار اول است و نه بار آخر که علی، رسول را به یاری‌اش دلگرم می‌کند. او زاده کعبه است و در نهادش راز باشکوه خلقت نهان است. واله‌ای است که جان فدای محبوب می‌کند، پس بی‌جهت نیست که علی را یاری نه گفتن نیست. علی که بلی می‌گوید، رسول «وجعلنا» می‌خواند تا آسوده از صف مشرکان پشت دیوار بگذرد. سپس خود را به غار می‌رساند؛ به غار ثور. او به غار می‌رود، به مسکن ایجاد، ولی نه به رسم ایجاد بلکه به آداب رسولان. به غار که پای می‌گذارد، عنکیبوتی تار بر غار می‌تند و کیبوتری به هم‌نشینی عنکیبوت بر دهانه غار، آشیان می‌گستراند تا تصویر معجزه کامل شود.

بسیاری می‌آیند و می‌روند. بسیاری می‌مانند و بر دلدادگی عنکیبوت و کیبوتر درنگ می‌کنند. بسیاری رد پاها را می‌کاوند. بسیاری برای داشتن صد شتر، خود را به آب و آتش می‌زنند و می‌خواهند رسول را از دل سنگ هم که شده